

لباسی به قامت شخصیت تهران

🔗 مبحث هنر شهری متوجه عرصه‌های عمومی هر شهر است. اما عرصه عمومی به چه معنی است؛ در هر شهر پهنه‌هایی وجود دارد که بنا به موقعیت شان، استعداد پذیرایی از جریان زندگی شهری را می‌یابند یا به عبارت دیگر این ظرفیت را می‌یابند که محل وقوع سکناس‌هایی از حیات مدنی شوند؛ برای مثال پل طبیعت واقع در بزرگراه

مدرس از جمله این عرصه‌هاست. نشانه‌های حیات و سرزندگی شهری را در این عرصه‌ها باید جست وجو کرد. در مقابل اما، پهنه‌هایی هم در هر شهر وجود دارد که جاذبه‌ای برای حیات شهری ندارد و معمولاً حیات خلوتی برای وقوع جرایم می‌شوند.

آنجاه‌ها که جریان زندگی شهری به‌وقوع می‌پیوندد، دیگر فقط جنبه‌های کالبدی وکارکردی حیات شهری همچون تسهیل عبور و مرور یا حمل و نقل مطرح نیست، بلکه مکث و تماشای اولویت بیشتری برخوردار است. البته این عرصه‌ها مقیاس‌ها و وزن و ارزش متفاوت دارد؛ از مقیاس محله‌ای بگیریم تا شهری و حتی منطقه‌ای ملی. پهنه‌هایی که استعداد پذیرایی از حیات مدنی را دارد، طبعاً باید آمادگی فراتر رفتن از مقیاس‌های ارد و تبدیل شدن به مقاصد محله‌ای و حتی شهری را داشته باشند. بخشی از این آمادگی، آمادگی کارکردی است. به این معنی که مثلاً شب‌ها روشنایی‌شان به قدر کافی باشد، یا در روز امکاناتی برای ایستادن و مکث کردن افراد مهیا باشد؛ خصوصاً با توجه به چهارفضل بودن اقلیم تهران، تدارک پناه و سایه‌اندازی مناسب می‌تواند کمکی باشد به مکث و توقف و تشویق حیات شهری. لیکن این امکانات کارکردی حداقل تدابیری است که برای آماده کردن عرصه‌ای برای پذیرایی از حیات شهری می‌توان داشت. مثل این‌که در هر خانه، صاحبخانه معمولاً اسباب و لوازمی علاوه بر مایحتاج روزمره برای پذیرایی از مهمان درنظر می‌گیرد. اما بیش از این، هر صاحبخانه مرغوب‌ترین اثاثیه‌اش را در مهمانخانه قرار می‌دهد و از این راه می‌خواهد تشخیص خود را نیز به مهمانان بنمایاند. در فضای شهری نیز جز این نیست؛ از جمله اسباب و لوازمی که می‌توانند نشان‌دهنده تشخیص یک شهر باشد، مجسمه‌های شهری است؛ مجسمه‌های شهری می‌توانند جایی را مثال‌زدنی، نشان‌دانی و به‌یادماندنی کنند و از این راه اسباب امتیاز یک عرصه بر عرصه‌های دیگر شود. اما باید توجه کردکه این زمانی میسر می‌شود که میان «مجسمه شهری» با «مجسمه» تمایزی قائل شویم. این مبحث پیرامون مجسمه شهری است و نه مجسمه. مجسمه فی‌نفسه اثری هنری و مستقل از زمینه است، اما مجسمه شهری به‌شدت با مکانی که در آن استقرار می‌یابد، مرتبط است. مجسمه شهری همچون لباسی است که باید به قامت شخصیت یک مکان اعم از محله یا شهر دوخته شود. این همان مسأله‌ای است که شهرسازان، مجسمه‌سازان و معماران ما باید به آن توجه کنند.

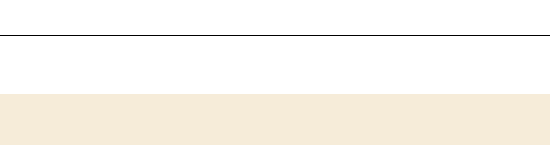
هر شهر اسالت و تشخیص را بیش از این‌که از خیابان‌ها و پل‌ها و ساختمان‌ها بگیرد، از مفاخری می‌گیرد که از آن شهر برخاسته‌اند و نام و آوازه‌ای چنان بلند یافتند که تبدیل به ثروت و سرمایه‌ای ملی شدند. این چهره‌هایند که می‌توانند مایه فخر یکی شهر و اسباب شهرت تاریخی آن شوند. از این جهت نصب تندیس یا سردیس مشاهیر در خیابان‌ها و میداین شهر اسباب تشخیص مضاعفی برای آن محله یا شهر می‌تواند باشد؛ از آنجا که هنر را با هنر نشانی می‌دهد و به یاد می‌آورد. این قبیل تذکر بیش از آن‌که زمینه آشنایی بیگانگان و تازه‌واردان با آن شهر را فراهم کند، اسباب تذکری برای اهل همان شهر است برای این‌که بدانند ریشه در چه آب و زمینی دارند و این خاک مستعد پرورش چه ثمراتی بوده و هست.

دریغ که امروز در فضاهای شهری، کمبود این مجسمه‌ها حس می‌شود. این مسأله از آنجا نشأت می‌گیرد که چند دهه، جریان زندگی از عرصه‌های عمومی رخت برپسته و به فضاهای خصوصی پناه برده بود. در دهه‌های ۶۰، ۷۰ و بخشی از دهه ۷۰ جریان زندگی شهری به عللی تاریخی که پرداختن به آنها از حوصله این مطلب خارج است، ملاً مختل شده بود. تقریباً از اواخر دهه ۷۰ بود که دوباره شاهد بازگشت جریان زندگی به شهرها بودیم. متعاقب این مسأله به مرور تقاضای پدید آمدن و تشخیص یافتن عرصه‌های عمومی شدت گرفت و از همان زمان بود که توجه بیشتری به مجسمه‌های شهری شد. به عبارت دیگر جریانات حقیقی که پیش از انقلاب اسلامی به موضوع مجسمه‌های شهری می‌پرداخت، پس از بیش از دو دهه تعطیلی، دوباره از نیمه دهه ۷۰ آغاز شد و با فعالیت مستمر سازمان زیباسازی در زمینه هنرهای شهری، به‌ویژه مجسمه‌سازی شهری مسیر بهبود را پیش گرفت. سازمان زیباسازی در حوزه مجسمه‌های شهری تجربیات بسیاری پشت سر دارد و آثار گرانبهایی از خود به جای گذاشته و به همین دلیل طی سال‌های اخیر نقش بسیار مهمی در این حوزه ایفا کرده است.

تهران به عنوان پایتخت ایران که به‌خصوص در دو سده اخیر به علت پایتختی ایران، آغازگاه مهم‌ترین رویدادها و تحولات در عرصه‌های مختلف بوده و نتیجتاً گنجینه‌ای پرپیمان از مکان‌ها، رویدادها، اوقات و شخصیت‌های موثر و برجسته تاریخی و فرهنگی است. لذا تعداد مشاهیر و مفاخری که می‌توان مجسمه آنها را ساخت و اساساً یادمان‌هایی که می‌توان منبعث از مضامین تاریخی برپا کرد و جای‌جای شهر را به آن آراست، بی‌شمار است. این همان کاری است که بی‌تعارف از آن غفلت کرده‌ایم. تهران استعدادی بی‌نظیر برای دلنشین‌تر و زیباتر شدن دارد و این زیبایی‌ای است که از مسیر توجه به ریشه‌ها می‌گذرد. اگر اکنون در این شهر زشتی‌هایی می‌بینیم از پی همان چند دهه فقدان جریان زندگی شهری بوده است؛ حالا که این حیات به شهر بازگشته است، لاجرم در جست‌وجوی زیبایی است و هر زیبایی‌ای برای آن‌که بپاید باید متوجه و متکی بر ریشه‌ها باشد.

ماندگارترین مجسمه‌ساز

ابوالحسن صدیقی نامی است که در پس به‌یادمانی‌ترین مجسمه‌های شهری ایران قرار گرفته؛ مجسمه فردوسی در میدان فردوسی تهران، مجسمه‌های سعدی، خیام نیشابوری، امیرکبیر، بوعلی‌سینا و یعقوب لیث صفاری از جمله ۸۰ مجسمه‌ای است که ابوالحسن صدیقی در عمر بلند و پربختش ساخت. صدیقی سال ۱۲۷۳ در تهران به دنیا آمد و ۱۰۱ سال بعد در سال ۱۳۷۴ از میان مارفت. یکی از تندیس‌هایی که او از فردوسی ساخته در شهر رم قرار گرفته است.



🔗 همین ماجرای جورج فلوید پنه‌ای است تا دوباره به‌آنها فکر کنیم؛ سیاه‌ها را نمی‌گویم، دموکراسی نیم‌بند اهالی ایالات متحده را هم منظورم نیست. مجسمه‌ها را می‌گویم؛ ساکنان ساکت شهرهای جهان…سیاسی‌ترین ساکت‌های خیابان‌های شلوغ. زانوی پلیس آمریکایی روی‌گرده و گردن جورج فلوید بود که کارتون‌نیست‌ها در رفتاری کاملاً قابل پیش‌بینی، یقه مجسمه آزادی را گرفتند. مثل هر بار دیگری که آمریکا در نمایش تام و تمام آزادی ناکام می‌ماند، این مجسمه معروف‌شان بود که باید حساب‌ش را بار دیگری پس می‌داد. کارتونی منتشر شد که مجسمه معروف آزادی، زانویش را روی گردن سپاه‌پوست معروف این روزهای جهان گذاشته. دیگری، آزادی را با چشم‌هایی گریان به‌تصویر کشیده بود؛ مثل روزی که دونالد ترامپ کلید را در قفل کاخ سفید چرخاند و داخل شد و کارتون‌نیست‌ها دوباره سراغ از مجسمه آزادی گرفتند که آن روز به‌صورت خودش خنج می‌کشید. آزادی اگر مهم‌ترین گفتمان مطلوب بشریت باشد، مجسمه‌اش هم معروف‌ترین نماد جهان امروز است؛ نمادی کاریکاتوری و مضحک و در عین حال دردناک از آنچه در میان نیست. مجسمه آزادی، سال‌هاست به‌عنوان یار و یاور کسانی است که می‌خواهند دودمان دموکراسی نمایشی را بر باد بدهند. همکار کسانی است که می‌خواهند پایه‌های آزادی بیان فرمایشی و پوشالی را سست کنند. او آنجاست تا ناماد و نماینده ننتنها یک کشور، بلکه مهم‌ترین مطالبه جهان باشد. اینها را گفتیم تا بگویم مجسمه‌های شهری تا چقدر مهمند یا تا چه اندازه می‌توانند اهمیت خودشان را در معرض نمایش قرار دهند. همان سازه‌های تراشیده‌نتراشیده‌ای که هرروز با سرهایی تا آرنج در گوشی فرو رفته از کنارشان رد می‌شویم و گاهی هم به این فکر می‌کنیم که آنها به چه فکری می‌کنند. امروز ۱۷ خرداد بیش از شش‌دهه از نصب یکی از مهم‌ترین مجسمه‌های شهر تهران می‌گذرد؛ مجسمه ابوالقاسم فردوسی، به‌عنوان یکی از مهم‌ترین هویت‌نامه‌های مفهوم ملی‌گرایی. شاعر شهیر شاهنامه، سال‌هاست آنجاست، خیره در چشم‌های ما. کمی این سوتر، کمی آن‌سوتر، رفقایی دارد که هر چند سال سری به او نمی‌زنند. اما رفاقت‌شان به‌قامت تاریخ تهران پابرجاست؛ از خیام و ابوریحان در مرکز شهر گرفته تا یکی از اسطوره‌های خودش یعنی گرشاسب در مرکزتر شهر. به همین بهانه، سراغ زندگی و زمانه هفت مجسمه خاطره‌انگیز پایتخت رفته‌ایم. جز این، چنانچه می‌بینید، دو یادداشت در همین باره می‌خوانیم و نیز گزارش‌هایی دیگر در همین باره و بیشتر.

نیزه خیر بر حلق شر

نبرد گرشاسب با اژدها

محل استقرار: میدان حر

تاریخ نصب: ۱۳۳۹

جنس: بتن

سازنده: غلامرضا رحیم‌زاده ارژنگ

ارتفاع: ۶٫۵ متر + ۶۰ متر کنیز

گرشاسب دقیقاً ۶۰ سال است آنجا نیش‌ازش را رو به دهان بلعنده اژدها گرفته و از خیر، در مقابل شر صیانت می‌کند. اتفاقاً می‌گویند یکی از مهم‌ترین دلایلی که این مجسمه خلاف دیگر مجسمه‌هایی که به مناسبتی سیاسی در شهر جای گرفتند از بین برده نشده، همین مضمون کلی خبر و شری آن است. آن روز، آنجا بیرون شهر بود؛ منطقه‌ای پادگانی که اغشاه نام داشت. باغشاه پیش از آن که «حر» شود بیشتر با ماجرای به توب بستن مجلس و اعدام جهانگیرخان سوراسرافیل و ملک‌المتکلمین شناخته می‌شد. می‌دانید که در ادبیات اساطیری ایران، «گرشاسب» نماد انسان و «اژدها» نماد نفس سرکش اوست. اگر شما خلاف ما، وقتی که کودک بودید و از این میدان می‌گذشتید هراس به دل‌تان نمی‌افتاد از عظمت آن اژدها، این روایت می‌تواند شیرین باشد برای‌تان.



مدرن‌های تهران

از هفت مجسمه خاطره‌انگیز تهران گفتیم که همه‌شان یا به لحاظ تکنیک سازه‌یا از نظر کاربرد تماتیک، کلاسیک محسوب می‌شوند. اما تهران از طرفی هم پراست از مجسمه‌های مدرن شهری؛ مجسمه‌هایی که شاید در نگاه نخست، آن‌طور که فردوسی در میدان فردوسی و آن‌طور که خیام در پارک لاله می‌گویند فردوسی و خیام هستند و جز به این دوشاعر ایرانی و چیز دیگری دلالت ندارند، اتفاقاً دلالت ضمنی به چیز مشخصی ندارند و برای این‌که بدانید چه می‌گویند و برای چه آنجا نصب شده‌اند، باید کمی به فکر بیهیفتید. اهالی هنر به این دست از سازه‌های هنری به‌اصطلاح می‌گویند کانسپ‌چوال یا هنر مفهومی. وقتی روبه‌روی یکی از آنها می‌ایستید، نباید انتظار داشته باشید بی‌وقفه و بدون معطلی داستان‌شان را به شما بگویند. آنها شاید حتی به هیچ چیزی از آن دست که شما به آن اندیشیده‌اید، اشاره‌ای نداشته باشند و شما را به این دعوت کنند که داستان تازه‌ای را در بیاپید.

حالا همه جا پرکننده‌اند پاتلاش‌های هنرمندانی چون جمشید مرادیان. همین خیابان ولیعصر را از آن پایین‌تا بالا، کلی از این سازه‌های مفهومی می‌بینید. اما در اینجا خواسته‌ایم به جغرافیای کوچکی محدود بمانیم که بزرگ‌ترین و باارزش‌ترین سازه‌های هنر مدرن در تهران را در خود جای داده است؛ محوطه موزه هنرهای معاصر تهران در امیرآباد.



در سایه پدر

فریدون صدیقی فرزند ابوالحسن صدیقی بود که موسیقی خواند اما مجسمه‌سازی کرد و آثاری از خود به جا گذاشت از جمله نیم‌تنه‌هایی از علی‌اکبر دهخدا، یوسف اعتصامی (پدر پروین اعتصامی)، محیط طباطبایی و مجسمه سیدجمال‌الدین اسدآبادی. یکی از مهم‌ترین اقدامات فریدون صدیقی مرمت مجسمه‌هایی بود که پدرش ساخته و به یادگار گذاشته بود. همین یک ماه پیش یعنی نیمه اردیبهشت، در ۸۳ سالگی از این جهان رخت برپست.



بی‌سروصداترین

امروز دقیقاً ۶۱ سال می‌گذرد از روزی که ابوالقاسم فرد

زندگی وزمانه این تندیس و برخی دی

پدرش روی آن باشد، لاید فکرش را می‌کرد که بارها باید برای مرمت از تکه‌سنگ بالا برود. مجسمه خاطره‌انگیز شاعر توس البته سومین مجسمه‌ای است که وسط میدان فردوسی نشست، اما در این شش دهه، بارها آسیب دیده است؛ از شکسته شدن انگشت تندیس به‌خاطر آویزان کردن پوستر و سپس چسباندن آن با چسب بدون رعایت تکنیک‌های فنی و علمی مرمت، و نیز ترک برداشتن این تندیس در نتیجه گرمایش و سرمایش و پوشاندن آن با لایه کنیتکس و رنگ کردن آن. ابوالحسن صدیقی که به میکل آنژ شرق و پدر مجسمه‌سازی ایران مشهور بود سال ۱۳۳۷ ساخت مجسمه سوم را از انجمن آثار ملی سفارش گرفت. کار که تمام شد، نصب به فرزند ابوالحسن صدیقی، فریدون صدیقی که در کشور اتریش تحصیلات آکادمیک مجسمه‌سازی و مرمت مجسمه را آموخته بود سپرده شد. برای نصب این تندیس، پایه‌ای لازم بود تا با داستان زال که در این سازه به عنوان پیرکودکی پیش پای فردوسی نشسته است، تناسب داشته باشد. چون می‌دانید که زال، روی کوه قاف بزرگ شد. بنابراین، برای پایه مجسمه، تخته‌سنگی با ۵۹ تن وزن از کوه الوند همدان جدا کردند و به تهران آوردند تا فردوسی و زال را بنشانند روی آن. ابوالحسن صدیقی برای فردوسی پنج تندیس ساخت که سه تندیس از این میان باقی مانده است؛ یکی در میدان فردوسی تهران، یکی در میدان فردوسی ویلا بورگز رم ایتالیا و دیگری در آرامگاه فردوسی در توس.



مرمر ایتالیایی برای شاعر ایرانی

فردوسی و زال

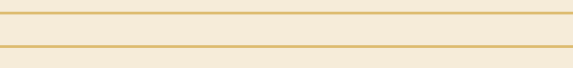
محل استقرار: میدان فردوسی

تاریخ نصب: ۱۷ خرداد ۱۳۳۸

جنس: سنگ مرمر کارارا

سازنده: ابوالحسن صدیقی

آن روز که فریدون صدیقی – نه این استاد طناز و پیشکسوت ما در روزنامه‌نگاری، بلکه استاد مجسمه‌سازی – پایین آن تکه سنگ نتراشیده از کوه الوند وسط میدان فردوسی ایستاد تا شاهد نصب مجسمه ساخت



چهره محو بیرونی

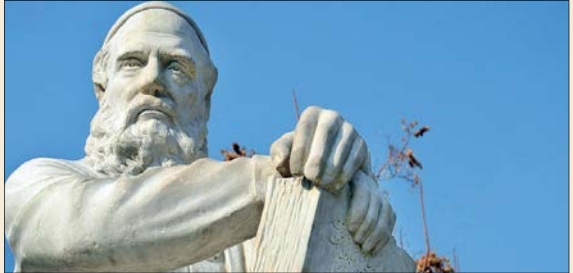
ابوریحان بیرونی

محل استقرار: پارک لاله

تاریخ نصب: ۱۳۷۳

جنس: برنز

سازنده: محمد علی مددی



مچ‌اندازی با شاعر نیشابور

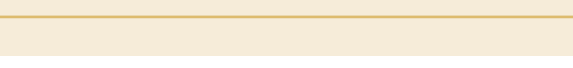
خیام

محل استقرار: پارک لاله

تاریخ نصب: ۱۳۵۴

جنس: سنگ مرمر کارارا

سازنده: ابوالحسن صدیقی



نام اثر:

Capricorn

هنرمند:

مکس ارنست

آلمان

ارتفاع:

۲۴۰ سانتی‌متر

جنس: برنز

سال خلق اثر: ۱۹۴۴



نام اثر:

Horse and Rider

نام هنرمند:

مارینو مارینی / ایتالیا

ارتفاع:

۱۳۸ سانتی متر

سال خلق اثر:

۱۹۵۳

جنس اثر: برنز

